

احكام و فلسفه جهاد در اسلام

تأليف:

شيخ محمد علي خالدي

(سلطان العلماء)

کفیه

www.aqeedeh.net

این کتاب از کتابخانه عقیده دریافت شده است

www.aqeedeh.com



﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾
«پس به آن بندگانم مرده به، کسانی که سخنان را می شنوند، آنگاه از بهترینش پیروی می کنند.»

کتابخانه عقیده

بزرگترین کتابخانه الکترونیکی فارسی

فهرست

۵	احکام جهاد
۱۳	احکام باغیان و شورشگران
۱۹	مناسبات پس از جنگ و احکام آن
۲۷	احکام جزیه
۳۷	احکام صلح
۴۵	احکام خراج
۴۹	احکام مسابقه و تیراندازی

احکام جهاد

جهاد: بمعنی کوشش در راه شناسانیدن دین خدا اسلام بمردم جهان و نشر آن بین جهانیان
در این کتاب احکام جهاد در راه خدا بیان می‌شود. جهاد یعنی جنگیدن در راه پیشرفت دین خدا. جهاد از جهد گرفته شده که به معنی مشقت است. در اصطلاح فقهاء الْجِهَادُ قِتَالُ الْكُفَّارِ لِنُصْرَةِ الْإِسْلَامِ. این باب به بیان احکام جهاد اختصاص دارد.
جهاد در راه خدا یک سال بعد از هجرت رسول الله ﷺ به مدینه مشروع شد.

اصل در مشروع بودن جهاد در راه خدا کتاب، سنت و اجماع است. آیاتی از قرآن مثل: آیه ۲۱۶ سوره البقره بر مشروعیت جهاد دلالت دارد:

﴿وَكُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ﴾

«فرض شد بر شما جهاد»

و آیه ۳۶ سوره التوبه:

﴿وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَمَا قَاتَلْتُمُوهُمْ كَمَا قَاتَلُوا نَكْمُ كَافَّةً﴾

«با همه‌ی مشرکان جهاد کنید، همانگونه که همه‌شان با شما می‌جنگند».

چنانکه در حدیث: الجهاد ماضٍ الى يوم القيامة: جهاد تا روز قیامت برقرار است و ادامه دارد. احادیث بیشماری نیز وجود دارد که فرضیت آن را می‌رسانند. و مثل حدیث صحیحین: أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ: خدا به من امر فرمود تا با کافران جهاد نمایم تا موقعی که بگویند لا اله الا الله: نیست معبودی به حق در سراسر وجود غیر از الله. اجماع امت نیز بر مشروع بودن جهاد در راه خدا دلالت دارد. از روزی که مسلمین دست از جهاد کشیدند به ذلت افتادند. جهاد نه تنها به شمشیر و انواع سلاح‌ها است بلکه با زبان تبلیغ نمودن دین حق جهاد است، با قلم ثابت کردن حق بودن دین اسلام و به کافران رسانیدن دعوت اسلام همه جهاد است.

هُوَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ فَرَضٌ كِفَايَةٌ كُلَّ سَنَةٍ:

جهاد در راه خدا بعد از هجرت رسول الله ﷺ از مکه مکرمه به مدینه منوره فرض کفایتی است در هر سال بر قسمتی از مسلمین تا عزت اسلام همیشه برقرار باشد و فرض عین نیست. برای اینکه اگر بر فرد فرد مسلمین جهاد کردن فرض بود و همه به جهاد می‌پرداختند معاش و زندگی مردم تعطیل می‌شد. وقتی که همه‌ی مسلمین باید در میدان جهاد باشند چه کسی به زراعت، صنعت، تجارت و غیره می‌رسید. در آیه ۹۵ سوره النساء آمده است:

﴿لَا يَسْتَوِي الْقُعْدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾

«برابر نیستند مردمی که بدون عذر در خانه نشسته‌اند با مردمی که مشغول جهاد در راه خدا هستند و خداوند به همه‌ی مؤمنان از مجاهدان و غیر مجاهدان وعده‌ی بهشت داد.»

اگر فرض عین بود آنان که به جهاد نمی‌رفتند عاصی می‌شدند و عاصی هیچگاه وعده بهشت ندارد.

فرض کفایت جهاد به این صورت انجام می‌شود که امام و خلیفه‌ی المسلمین مرزهای کشور اسلام را با مردان لایق و باکفایت پر سازد، قلعه‌ها و خندق‌های اطراف قریه‌های هم‌مرز با کافران را محکم سازد و به فرمانروایان دستور دهد که همیشه مرزها را محفوظ و دژها و پایگاه‌ها را معمور بدارند. همچنین فرض کفایت جهاد حاصل می‌شود که امام یا جانشین او به شهرهای کفر برای جهاد داخل شوند، تا همیشه عزّت از آن مسلمین باشد و کافران را یارای تعدّی بر دیار اسلام نباشد. همچنان که گفته شد جهاد در راه خدا همیشه فرض کفایت است که اگر تعدادی از مسلمانان به این امر مهم قیام نمایند گناه آن از گردن امت می‌افتد و اگر همه مسلمین دست از جهاد بکشند همه گنهکار می‌شوند. جهاد با کافران همیشه فرض کفایت است:

إِلَّا أَنْ يُحِيطَ الْعَدُوُّ بِنَا فَيَصِيرَ فَرَضَ عَيْنٍ:

مگر در صورتی که کفار داخل یکی از شهرهای ما بشوند. در این صورت جنگیدن برای بیرون راندن کفار بر همه‌ی ما مسلمانان فرض

عین می‌شود، بر فقیر و غنی، کوچک و بزرگ و زنی که نیرو و قدرتی داشته باشد و مرد، برده و آزاد؛ چه کسانی که در آن شهر هستند و چه کسانی که نزدیک آن شهر باشند. تسلیم شدن درست نیست مگر برای کسی که آمادگی به جنگ نیابد و وسایل و سلاح نداشته باشد او میان تسلیم شدن و جنگیدن مخیر است. زن مسلمان وقتی می‌تواند تسلیم شود که بداند به ذلت نمی‌افتد.

وَيَقَاتِلُ أَهْلَ الرَّدَّةِ قَبْلَ أَهْلِ الْحَرْبِ مُقْبِلِينَ وَ مُدْبِرِينَ وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهُمْ إِلَّا الْإِسْلَامُ أَوْ السَّيْفُ.

با مرتدان پیش از جنگ با کافران حربی باید جنگیده شود؛ برای اینکه رده زشت‌ترین انواع کفر است. با مرتدان جنگ می‌شود خواه در حال پیشروی باشند یا در حال عقب‌نشینی. از مرتدان جز اسلام که مسلمان بشوند و یا از دم تیغ بگذرند چیز دیگری قبول نمی‌شود. یعنی اول مطالبه می‌شوند به مسلمان شدن. اگر قبول نکردند با شمشیر کارشان ساخته می‌شود.

وَيَجِبُ عَرْضُ الْإِسْلَامِ أَوَّلًا عَلَى الْكُفَّارِ:

واجب است که ابتدا اسلام را بر کفار عرضه بداریم؛ این در صورتی است که می‌دانستیم دعوت اسلام به آنان نرسیده. آنان را اختیار دهیم که از سه کار یکی را اختیار نمایند: مسلمان شدن که اگر اسلام را قبول نمودند با ما برادر خواهند شد و ما و ایشان در حقوق

برابر خواهیم بود. جزیه دادن در صورتی که اسلام را قبول نکنند و بخواهند بر دین خود بمانند. این برای کسانی است که کتاب آسمانی داشته‌اند مثل یهود، نصارا و کسانی که شبهه‌ی کتاب داشته‌اند مثل مجوس و زردشتیان. آخرین طریق یعنی قبول جنگ در صورتی که نه اسلام را پذیرفتند و نه حاضر شدند جزیه بدهند.

اسلام می‌خواهد راه دعوت برایش باز باشد و بتواند دعوت اسلام را به همه‌ی مردم جهان برساند، تا مردم با اسلام آشنا بشوند. وقتی که مردم دانستند اسلام چگونه دینی است و پیروی آن مایه‌ی نیکبختی دنیا و آخرت است اگر قبول نکردند:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾

«اجباری در دین نیست؛ راه راست از گمراهی جدا شده است.»

اختیار در دست مردم است، وقتی که اسلام این را نشان داد از همه‌ی آنهایی که اسلام را قبول کرده‌اند دفاع می‌نماید و از قبول مبلغ ناچیز جزیه در برابر حفظ حقوق‌شان، خواهان آزادی انتشار اسلام است. کافران بر دو قسمند: ذمی که در ذمه و عهده‌ی مسلمین هستند و همچنین کسانی که به آنها امان داده شد و همچنین مردمی که میان آنان و مسلمانان آتش بس برقرار شده است در این قسم داخل‌اند.

وَيُقَاتِلُ أَهْلَ الْحَرْبِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَهُمْ كِتَابٌ أَوْ شُبهَةٌ كِتَابٍ وَبَدَلُوا
الْجُزْيَةَ:

با کافران حربی باید نبرد شود، مگر این که کافرانی که دارای کتاب آسمانی بوده‌اند مثل یهود و نصارا و یا شبهه‌ی کتاب داشته‌اند مثل زردشتیان که اینان وقتی که جزیه دادند، اجازه دارند که بر دین خود بمانند.

وَيَفْعَلُ الْإِمَامُ مَا فِيهِ الْأَحْظُّ لَنَا فِي أَسِيرٍ كَامِلٍ وَ لَوْ هُمَّا أَوْ لَا رَأَى لَهُ: موقعی که اسیری کامل به دست آمد به این صورت که مرد بالغ، عاقل و آزاد بود؛ امام درباره‌ی او رفتاری می‌نماید که برای اسلام و مسلمین نفعش بیشتر باشد. اگر چه آن اسیر، هم‌معنی پیرمرد افتاده و خیلی پیر باشد یا اسیر کامل باشد ولی رأی و نظری نداشته باشد، امام درباره‌ی آن از این چهار چیز که می‌آید هر کدام مصلحتش برای اسلام بیشتر باشد همان را اجرا می‌نماید.

مِنْ مَنْ أَوْ فِدَاءٍ بِأَسْرَى مِنْ أَوْ بِمَالٍ وَ قَتْلٍ وَ إِرْقَاقٍ.

آن چهار چیز که امام اختیار دارد درباره‌ی اسیر اجرا نماید: منت گذاشتن بر او و آزاد گذاشتن او تا به هر جا که می‌خواهد برود. یا سربها گرفتن که اسیر آنان را به کفّار می‌دهد تا در برابر او، اسیری از مسلمانان را آزاد کنند. یا اینکه سربهای اسیر را به مال قرار می‌دهد تا مبلغی که امام معین می‌کند بپردازد و آزاد شود، یا کشتن او را انتخاب نماید و او را بکشد، یا او را برده نماید. در هر یک از این چهار مورد از سنت

پیغمبر ﷺ پیروی شده است. کسی که در مقابل اسیر مسلمان داده می‌شود در حال فدا کردنش حکم برده را دارد و اسیری که برده می‌شود مانند دیگر اموال غنیمت است.

فَإِنْ خَفِيَ عَلَيْهِ الْأَحْظُ فِي الْحَالِ حَبَسَهُ حَتَّى يَظْهَرَ لَهُ الْأَحْظُ فَيَفْعَلَهُ:

اگر بر امام معلوم نشد که کدام‌یک از رفتارهای چهارگانه برای اسلام بیشتر نفع دارد، اسیر را نگه می‌دارد تا وقتی که برای او ظاهر شود کدام‌یک از آن چهار مورد نفعش برای مسلمین بیشتر است.

وَالنَّاقِصُ بِصَغَرٍ وَجُنُونٍ وَغَيْرِ ذُكُورَةٍ وَغَيْرِ حُرِّيَّةٍ يَرِقُّ بِالْأَسْرِ:

اسیری که ناقص است به این صورت که مثلاً خردسال یا دیوانه است، یا اینکه زن و یا ختنی است یا اینکه برده و یا مبعوض است اینان به مجرد اسیر شدن برده می‌شوند.

وَلَا جِهَادَ عَلَى نَاقِصٍ وَلَا عَلَى كَافِرٍ وَلَا عَلَى غَيْرِ مُسْتَطِيعٍ:

جهاد بر آدم ناقص واجب نیست. برای اینکه خردسال، دیوانه و برده شایستگی جهاد را ندارند. زن و ختنی نیز در اکثر شرایط توانایی جهاد را ندارند. جهاد بر کافر هم واجب نیست. برای اینکه به جهاد مطالبه نمی‌شود همچنان که مطالبه به نماز نمی‌شود. جهاد بر کسی که استطاعت و توانایی جهاد را ندارد نیز واجب نیست مثل نابینا، لنگ، بیمار، شل، و یکدست و کسی که از رفتن به حج معذور است، به این صورت که توشه‌ی رفتن و برگشتن را ندارد. در جهاد نیز کسی که

سلاح، سواری و مصرف رفت و برگشت را ندارد جهاد بر او لازم نیست. مگر اینکه جهاد جلو خانه‌اش باشد که هزینه‌ای متوجه او نمی‌شود تا معذور باشد.

وَكُلُّ عُدْرٍ مَنَعَتْ جُوبَ الْحِجِّ مَنَعَتْ وَجُوبَ الْجِهَادِ إِلَّا خَوْفَ الطَّرِيقِ
مِنْ كُفَّارٍ وَ أُصُوصٍ:

هر عذری که مانع وجوب حج می‌شود مانع وجوب جهاد نیز می‌شود؛ مگر ترس ناامنی راه از کافران و دزدان که برای نرفتن به جهاد عذر محسوب نمی‌شود، برای اینکه برای مخاطره کردن و نترسیدن از جنگ و ستیز و ایجاد امن و عدالت به جهاد می‌رود.

وَ يُعْتَبَرُ إِذْنُ رَبِّ الدِّينِ الْحَالُّ وَ يُعْتَبَرُ إِذْنُ الْآبَوَيْنِ فِي سَفَرٍ مَخُوفٍ:

اذن و اجازه‌ی طلبکاری که بدهی‌اش بی‌مدت است یا مدت دارد و وقت آن به سر رسیده، کمال اعتبار را دارد؛ یعنی بدهکاری که وقت پرداخت بدهیش رسیده بدون اجازه‌ی طلبکار نمی‌تواند به جهاد برود. اذن و اجازه‌ی پدر و مادر نیز لازم است. برای کسی که می‌خواهد به سفر خطرناک برود، پسری که می‌خواهد به سفری خطرناک مانند سفر جهاد برود نمی‌تواند بدون اجازه والدین خود به جهاد و یا هر سفر خطرناکی برود. اما سفری که خطرناک نیست، فرزند می‌تواند بدون اذن والدین خود به آن سفر برود.

احکام باغیان و شورشگران

در این باب احکام باغیان بیان می‌شود. بغاة جمع باغی است، از بغی گرفته شده که به معنی ظلم، عصیان و از حد گذشتن است. جنگ با باغیان تعلق به امام دارد.

رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم جنگ با مشرکان را آغاز فرمود و شرک و بت پرستی را از جزیره العرب بر انداخت. ابوبکر صدیق رضی الله عنه جنگ با مرتدین را آغاز فرمود و پیغمبران دروغین را بر انداخت. علی مرتضی رضی الله عنه جنگ با باغیان را آغاز فرمود و نشان داد که امام برحق است و هر کسی که با او بجنگد باغی دانسته می‌شود. باغی کسی است که از فرمان امام بیرون رود و از اداء حقی که بر او است خودداری نماید.

اصل در وجوب جنگ با باغیان کتاب، سنت و اجماع امت است.

کتاب: مثل آیه ۹ سورة الحجرات:

«وَإِنْ طَافْتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ
إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقْتُلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَبْغِيَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ»

«اگر دو گروه از مسلمانان با هم جنگیدند، پس میان‌شان صلح و آشتی برقرار کنید (به نصیحت‌شان و دعوت‌شان به سوی فرمان خدا) اگر یکی از آن دو گروه از حدود خود تجاوز نمود و رجوع به سوی فرمان خدا ننمود، با آن گروهی که به سوی فرمان خدا رجوع ننمود بجنگید تا وقتی که به سوی فرمان خدا رجوع نمایند.»

سنت مثل حدیث:

«وَيَحِ عَمَارٌ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ»:

«رحم می‌آورم بر عمار که گروه باغیان او را می‌کشند.»

از اجماع امت نیز جنگ با باغیان ثابت است.

از آنجا که ممکن است با سه گونه از باغیان جنگ شود، با خوارج که مرتکب گناه کبیره را کافر می‌دانند و با قطاع طرق و راهزنان هر سه را با هم جمع نمود:

قِتَالُ الْمُسْلِمِينَ ثَلَاثَةٌ أَنْوَاعٍ: الْبُغَاةُ وَالْخَوَارِجُ وَقُطَاعُ الطَّرِيقِ:

الْبُغَاةُ: گروهی که از فرمان امام بیرون رفتند و شورش نمودند.

وَالْخَوَارِجُ: گروهی از مُبْتَدِعِیّه که هر کسی را که مرتکب گناه کبیره

شد کافر و از جماعت مسلمین بیرون می‌دانند.

وَقَطَّاعُ الطَّرِيقِ: راهزنان که در راه‌ها به کمین می‌نشینند تا مالی بگیرند یا کسانی را بکشند یا ترس و وحشت ایجاد کنند. در محلی دور از فریادرسی بنشینند تا ناامنی به وجود آورند و مانع رفت و آمد مردم شوند. بنابراین جنگ با مسلمانان با سه گروه از خود مسلمانان است که فرمانبری امام را از دست نهاده‌اند.

فَيَقَاتِلُ الْبُغَاةَ مُقْبِلًا غَيْرَ مُدْبِرٍ:

جنگ با باغیان می‌شود در حالی که رو به جنگ آورده باشند، اما وقتی که پشت کرده باشند با آنها جنگ نمی‌شود.

وَيُقَاتِلُ الْخَوَارِجَ إِنْ قَاتَلُونَا أَوْ خَرَجُوا عَن قَبْضَتِنَا:

اگر خوارج به جنگ با ما برخاستند یا از فرمانبری امام بیرون رفتند می‌توان با آنان جنگید. اگر نه با ما جنگیدند و نه از فرمان امام بیرون رفتند با آنان جنگ نمی‌شود. اما اگر برای اظهار بدعت‌شان کوشیدند تا مردم را از طریقه‌ی سنت و جماعت بیرون ببرند و بدعت خود را انتشار دهند با آنان جنگ می‌شود تا بدعت‌شان منتشر نشود.

وَلَا يُدْفَعُ عَلَيَّ جَرِيحُهُمْ:

ز خمیان‌شان کشته نمی‌شوند، برای اینکه شریعت از آن منع فرموده است. اما قبل از اینکه با آنان بجنگد، آدمی امین و تیزهوش را نزد آنان می‌فرستد تا از آنان بپرسد که باعث باغی و شورشی شدن‌شان چیست. اگر بگویند به آنان ظلمی شده ظلم را از میان

بردارد، یا اگر سوء تفاهمی به میان آمده آن را رفع نماید، اگر خواسته‌شان در رفع سوء تفاهم اجابت شد، باز هم پافشاری بر باغیگری نمودند آنان را پند و اندرز بدهد؛ اگر باز هم باغیگری خود را ادامه دادند ایشان را به سوی مناظره بخواند تا از حیث دلیل و برهان آنان را مغلوب سازد. اگر دلیلی نداشتند و مغلوب شدند از روی دلیل آنان را باخبر سازد که اگر بخواهند ادامه به باغیگری بدهند با آنها می‌جنگد. اگر مهلت خواستند هر طور مصلحت دید رفتار نماید. اگر کار به جنگ کشید وقتی که از جنگ با آنان فارغ شد.

فَإِذَا انْقَضَتِ الْحَرْبُ وَأَمِنْتَ غَائِلَتَهُ رُدَّ عَلَيْهِمْ مَا أَخَذَ مِنْهُمْ:

وقتی که جنگ با آنان به پایان رسید و ایمنی از شرشان حاصل شد، هر چه از آنان گرفته شده به آنان برگرداند. از قبیل اسب، سلاح و مال، مگر آنچه را که بداند اگر به آنها برگرداند دوباره به باغیگری می‌پردازند چنین اشیایی را برنگرداند.

وَ أَخَذَ مِنْهُمْ مَا أَخَذُوهُ مِنَّا وَ لَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ ضَمَانُ مَا اتَّخَفُوهُ مِنْ

نَفْسٍ وَ مَالٍ لِّضُرُورَةِ الْقِتَالِ:

چیزهایی که از ما گرفته‌اند پس گرفته می‌شود. استفاده از چیزهایی که تعلق به آنها دارد درست نیست. برای اینکه باید به آنها پس داد؛ مگر آنچه ضرورت اقتضا کند که آن را به کار ببریم. بر باغیان غرامت انسان‌هایی که در حال جنگ کشته‌اند و اموالی که از بین برده‌اند

واجب نیست برای اینکه جنگ ضرورتاً بدون خونریزی و اتلاف مال امکان پذیر نیست.

(انسان از عدالت اسلام تعجب می نماید که حتی در معامله با باغیان تا چه حد نصیحت و اخلاص به کار می برد). اما آنچه در غیر جنگ از بین برده اند غرامت آنها بر عهده شان است.

وَيُشْرَطُ فِي ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ تَأْوِيلٌ وَ شَوْكَةٌ:

در مواردی که ذکر شد مشروط بر این است که تأویل و دستاویزی داشته باشند. اگر چه به گمان ما دستاویزشان باطل باشد، و اینکه شوکت و قدرتی داشته باشند. قدرت و شوکت نیز وابسته به این است که فرمانروایی مطاع داشته باشند.

وَالْأَفْهَمُ كَقَطَاعِ طَرِيقٍ:

اگر نه دست آویزی داشته باشند و نه پیشوا و رهبری که به فرمانش باشند پس آنها در حکم قطاع طریق و راهزنانند.

وَيَتَّبِعُ قَطَاعِ الطَّرِيقِ حَتَّى يَتَفَرَّقُوا وَ لَا يُدَقِّفُ عَلَى جَرِيحِهِمْ:

و دنباله‌ی راهزنان گرفته می شود و کوبیده می شوند تا پراکنده و تار و مار شوند. با این حال زخمیان آنها درمان می شوند و کشته نمی شوند.

کتاب السَّيْرِ:

و مناسبات پس از جنگ و احکام آن

سَيْر به معنای بیان راه و روش رسول صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم در جهاد است، روش پیامبر با این هدف بیان می‌شود تا مسلمانان در جهادشان از ایشان پیروی کنند و بدانند حضرت چه تدبیرهایی برای جلوگیری از خونریزی به کار بردند که در صد جنگ شمار کشتگان از مسلمین و کفار یکهزار نفر بیشتر نبود. دویست و پنجاه تن از مسلمانان و هفتصد و پنجاه نفر از کافران. هر پیکاری که رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم در آن حضور داشته‌اند آن را غَزْوَة می‌نامند و هر گروهی را که از طرف ایشان فرستاده می‌شد و خود ایشان در آن حضور نداشتند، سَرِيَّة می‌نامند.

شمار غزوات رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم بیست و هفت غزوه است که در هشت تایی آنها جنگ به میان آمده است: بدر، احد، مُرَيْسِيع، خندق، قَرِيظَه، خَيْبَر، حُنَيْن، طَيْف.

شمار سَرِيَّة‌های ایشان شصت و هشت سَرِيَّة بوده است: سریه، متشکل از یکصد مجاهد تا پانصد تا، از پانصد تا هشتصد «منسر» و از

هشتصد تا چهار هزار «جحفل» و انبوه لشکر را «خمیس» می‌نامند که دارای پنج قسمت است: مقدمه، میمنه، میسره، قلب و ساقه. سیرت مفصل رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم را در کتابی به نام «غایة المأمول فی سیرة الرسول» نوشته‌ام. کسی که مایل است به آن مراجعه نماید.

در کتاب جهاد، حکم جهاد که فرض کفایت است یا فرض عین، یا غیر آن دو بیان شد. در اینجا احکام جهاد که از سیرت و روش رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم بدست می‌آید بیان می‌شود.

مَا أَخَذَهُ حَرْبِيٌّ مِنْ غَيْرِ حَرْبِيٍّ يَسْتَرْجِعُهُ مَالِكُهُ:

وقتی که جهاد پیش آمد و مالی از کفار حربی به غنیمت به دست آمد، قبل از قسمت کردن مال غنیمت این مسائل در نظر گرفته می‌شود: اگر در مال غنیمت چیزی باشد که کافر حربی از مسلمانان و یا از کافر ذمی گرفته است، آن را به مالک آن برمی‌گردانند. اگر مال غنیمت تقسیم شده و بعد از تقسیم معلوم شد که چیزی که تعلق به غیر حربی داشته هم تقسیم شده است، امام عوض آن را به صاحبش می‌دهد. اگر چیزی نمانده که عوض آن به مالکش داده شود، امام از نو تقسیم غنیمت را شروع می‌کند، تا دانسته شود که اسلام برای حفظ اموالی که صاحب دارد احتیاط به کار می‌برد.

پس از بیرون کردن مالی که از آن غیر حربی است از اموال

غنیمت، سَلَبِ کَافِرٍ بیرون کرده می‌شود و به قاتل او داده می‌شود. در کتاب فلسفه احکام زکات، تحت عنوان تقسیم مال فیء و غنیمت بیان شد که سَلَبِ چیست.

وَالْمَأْخُذُ مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ قَهْرًا أَوْ سَرِقَةً أَوْ وَجَدَ كَاللُّقْطَةِ غَنِيمَةً:

هر مالی که از کافران حربی بدست آید: خواه به زور و قهر باشد و خواه به نهانی مثل دزدی باشد و خواه به یافتن آن که در کوچه افتاده باشد، همه‌ی اینها حکم غنیمت را دارد. اگر محتمل باشد که لقطه از مسلمان یا کافر ذمی است معرفی می‌شود. اگر صاحب آن مشخص نشد غنیمت دانسته می‌شود و همراه اموال غنیمت و مثل آنها تقسیم می‌شود. آنچه به نهانی گرفته شده هم جزو غنیمت دانسته می‌شود. برای اینکه کسی که آن را گرفته خود را به مخاطره انداخته و گرفته است.

وَتُخَمَّسُ الْغَنِيمَةُ إِلَّا السَّلْبُ فَلِلْقَاتِلِ:

اموال غنیمت به پنج قسمت می‌شود؛ چنانکه در باب قسم الغنیمه و الفیء به تفصیل ذکر شد. مگر سَلَبِ کافر که از آن قاتل او است. سلب هم در کتاب فلسفه و احکام زکات، تحت عنوان تقسیم مال فیء و غنیمت بیان شده است.

وَيَجُوزُ الْأَكْلُ مِنْ طَعَامِهَا بِدَارِ الْحَرْبِ بِلَا ضَمَانٍ:

از اموال غنیمت آنچه خوراکی است برای مجاهدان خوردن از آن

درست است. آن هم تا وقتی که در شهرهای کافران حربی هستند تا اینکه به آبادی کافران غیر حربی برسند. چنانکه در صحیح بخاری آمده است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِخَيْرِ طَعَامًا فَكَانَ كُلُّ وَاحِدٍ مِّنَّا يَأْخُذُ قَدْرَ كِفَايَتِهِ، رواه ابوداود و الحاكم و قال صحيح على شرط مسلم.

عبد الله بن ابی اوفی رضی الله عنه گفت: «ما همراهان رسول الله صلی الله علیه و آله در خبیر خوراکی به دست آوردیم. هر یک از ما از آن خوراک به قدر کفایت خود می‌گرفت.»

برای اینکه مجاهدان به آن نیاز دارند. همچنان که مجاهدان می‌توانند خوراک به قدر کفایت خود از مال غنیمت خوراکی بگیرند، هم می‌توانند خوراک حیوانات‌شان را از گاه و علف و همچنین سوخت ماشین‌شان را از مال غنیمت بگیرند و گوسفند را از بین اموال برای خوردن خود ذبح کنند. سوار شدن بر اسب و سواری‌های به دست آمده از مال غنیمت قبل از قسمت آن درست نیست. همچنین حق پوشیدن لباس به دست آمده از مال غنیمت را ندارند. در مورد خوارک گفته شد که مقصود از آن قوت است نه مثل قند، چای و قهوه که حق گرفتن آن را از مال غنیمت ندارند. غرامت و قیمت آن مقدار از مال غنیمت که حق خوردن آن را دارند لازم نیست.

فَإِنْ فَضِّلَ مِنْهُ بَعْدَ الْوُصُولِ لِعُمَرَانَ غَيْرَهَا شَيْءٌ رُدَّ إِلَى الْغَنِيمَةِ:

اگر بعد از بیرون آمدن از شهرهای کافران حربی و رسیدن به آبادی غیر آنان مثل رسیدن به شهرهای کافران ذمّی، چیزی از خوراکشان زیاد شده بود، آن را به مال غنیمت برگردانند. چون بعد از بیرون آمدن از شهرهای کافران حربی و رسیدن به آبادی‌های غیرشان دیگر از خوراک مال غنیمت نمی‌توانند استفاده کنند و باید به اموال غنیمت برگردد تا با آنها قسمت شود. برای اینکه نیازی که به آن غذاها وجود داشت رفع شده و در شهرهای کافران ذمّی می‌توانند غذا بخورند.

وَ يَحْرُمُ الْأَنْصِرَافُ مِنَ الصَّفِّ إِنْ قَاوَمْنَاهُمْ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِتْنَةٍ:

بر مسلمانی که جهاد بر او لازم است و در میدان جهاد در صف جهاد به سر می‌برد بیرون رفتن از صف مجاهدان وقتی که توانایی مقاومت در مقابل آنها را داشته باشیم حرام است. مثل بودن یکصد مرد قوی از مسلمانان در برابر دویست حربی غیرقوی.

مگر در صورتی که از صف بیرون می‌رود تا برای جنگ برگردد. مثل اینکه کمین بگیرد تا مشتی از دشمن را نابود کند یا از جای تنگی بیرون برود تا دشمن به دنبال او آید و در جایی که گشاده است کار دشمن را بسازد. آن هم در صورتی که همراهانش این عادت او را می‌دانند و دلسرد نمی‌شوند، و مگر در صورتی که بداند مسلمانان

اندکند و می‌رود تا گروهی را به کمک بیاورد. در این دو صورت بیرون رفتن برای تشویق مسلمانان جایز است. بیرون رفتن از صف در غیر آن دو صورت حرام است؛ برای اینکه خداوند متعال فرمود: ﴿إِذَا لَقِيْتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا﴾: «ای مسلمانان، وقتی که با گروه کفر روبرو شدید پایداری کنید.»

اما کسانی که جهاد بر آنان لازم نیست مثل زنان، بیرون رفتن‌شان از صف مجاهدان جایز است. اگر در صف جهاد نبود مثل اینکه یک مسلمان در راهی با دو حربی روبرو شد، می‌تواند از آنها بگذرد. اما در صورتی که مقاومت غیرمقدور است، مثل صد نفر مسلمان در برابر هزار نفر کافر با تفاوت اسلحه‌شان، در این صورت بیرون رفتن از مقاومت جایز است. اما وقتی که صف‌آرایی صورت گرفت دیگر ترس کشته شدن اثری ندارد. پایداری در برابر کفر وظیفه‌ی مسلمان است و ترس کشته شدن اثری ندارد؛ برای اینکه راه مجاهدان همین است:

﴿يُقْتَلُونَ وَيُقْتَلُونَ﴾

(آیه ۱۱۱، سوره التوبه)

«می‌کشند و کشته می‌شوند.»

این تاکتیک و نظام جنگ است؛ زد و خورد، پیروزی و شکست و برد و باخت همه به دنبال همند. البته کَرّ و فَرّ سوارکاران و رفتن و برگشتن به میدان و موقعیت نبرد بعضی اوقات ضرورت دارد. رفتن سریع برای آوردن نیروی کمکی هم یک تاکتیک جنگی است.

وَيُقْتَلُ كُلُّ كَافِرٍ إِلَّا الرُّسُلَ وَالْأَمَنَ يَرْقُ بِالْأَسْرِ وَلَمْ يُقَاتِلْ:

در میدان جهاد هر کافری کشته می شود. همانطور که کافران هر مسلمانی را می کشند: چنانکه در آیه ۳۶ سوره التوبه آمده:

﴿قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً﴾

«عموم کافران را بکشید آنچنان که کافران عموم مسلمین را می کشند.»

سفیران و فرستادگان کشته نمی شوند؛ برای اینکه آنان پیام صلح و آشتی را می آورند و یا پیام تسلیم شدن و جزیه را می رسانند، مگر کسانی که به مجرد اسیر شدن برده می شوند، مثل زن و کودک وقتی که نجات می یابند کشته نمی شوند. چنانکه در صحیحین (بخاری و مسلم) آمده است که رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم از کشتن زنان و کودکان منع فرمود. دیوانه، ختنی و بردگان هم مثل زنان و کودکانند که اگر نجات می یابند کشته نمی شوند.

وَيَجُوزُ قَتْلُهُمْ بِمَا يَعْمُ - لَا بَحْرَمِ مَكَّةَ - لَكِنْ يُكْرَهُ إِنْ كَانَ فِيهِمْ مَعْصُومٌ
وَوَجَدَ الْإِمَامُ عَنْهُ غِنًى:

کشتن کافران حربی با ابزاری که همه را در بر می گیرد، مثل منجنیق و ناریونانی در گذشته و با توپ، بمب و موشک در زمان حاضر درست است. اما کافران اگر به حرم مکه متحصن شوند کشتن شان به آن وسایل جایز نیست؛ در صورتی که راهی دیگر برای دفع شرشان باشد؛ در غیر این صورت و موقع ضرورت در حرم مکه هم با آن وسایل کشتن شان جایز است. در غیر حرم مکه وقتی که میان کافران

حربی کافری باشد که خون او محفوظ است، مثل کافر ذمی و نیازی به آن وسایل مرگبار نباشد، استعمال آنها مکروه است.

وَيَجُوزُ عَقْرُ دَوَابِّهِمْ لِحَاجَةٍ وَرَمِيهِمْ وَإِنْ تَتَرَّسُوا بِذُرَارِيهِمْ:

پی کردن حیوانات آنان و همچنان حیوانات ما وقتی که حاجت به پی کردن آنها باشد درست است. مثلاً بیم آن باشد که به دست آنها بیفتند و آنها را علیه ما به کار ببرند. تیر انداختن به کافران حربی درست است، اگر چه حيله به کار برده و ذراری و خردسالان شان را سپر خود کرده باشند. دیدگاه متعهد همین است. امام نووی رحمه الله تعالی تیر انداختن به آنان را وقتی که ذراری، خردسالان و زنان را سپر کرده باشند وقتی جایز دانسته است که ضرورت ایجاب کند.

وَ مَالٌ مُسْتَأْمَنٌ مَاتَ بِدَارِنَا لُوَارِثِهِ إِنْ كَانَ وَ إِلَّا فَهُوَ فِيَّ:

مال کافر و همچنین حقوق کافری که دارای امان بوده عقد جزیه یا امان دادن به او که برای آمدن به دیار اسلام به او ویزا داده شده و کسانی که میان آنان و مسلمین آتش بس برقرار شده، هر کدام از آنها که در شهری از شهرهای ما مسلمانان بمیرد مال او و حقوق او برای وارث او است، اگر وارث دارد؛ اگر وارث نداشته باشد، مال او فیّ خواهد بود و به مصرف فیّ رسانیده خواهد شد. تفصیل فیّ و غنیمت در کتاب فلسفه و احکام زکات بیان شد.

و الله سبحانه و تعالی اعلم، و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و

صحابه و سلم.

احکام جزیه

جزیه از جزاء و مکافات گرفته شده؛ برای اینکه مسلمانان در برابر گرفتن مبلغ ناچیز جزیه در جزاء و مقابل آن حفظ کفار و شهرهای شان را تعهد می‌کنند. جزیه گرفتن در سال هشتم هجری که مکه‌ی مکرمه فتح شد و اسلام به عنوان دینی جهانی قلمداد شد، مشروع گردید. اصل در مشروع بودن جزیه، کتاب، سنت و اجماع است.

کتاب: مثل آیه‌ی ۲۹ سوره التوبه:

﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ - ... - حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾

«بجنگید با مردمی که به خدای یکتا ایمان نمی‌آورند، و به روز قیامت ایمان ندارند (برای اینکه اگر به خدا و روز قیامت ایمان داشتند به خاتم الانبیاء صلی الله علیه و علیهم و سلم نیز ایمان می‌آوردند. و آنچه را خدا حرام فرمود (مثل خمر) آن را حرام نمی‌دانستند و از دین برحق خدا که دین خدا و دین اسلام و ناسخ ادیان دیگر است پیروی می‌کردند، یعنی یهودیان و مسیحیانی که کتاب آسمانی تورات و انجیل داده شدند و باز

هم ایمان بیکتائی خدا و قیامت ندارند با آنان بجنگید تا با دست خود و زیور جزیه بدهند.»

سنت: مثل حدیث بخاری که رسول الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم: أَخَذَ الْجِزِيَةَ مِنْ مَجُوسِ هَجَرَ وَقَالَ سُنُّهُمْ سُنَّةُ أَهْلِ الْكِتَابِ: رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم از مجوس هجر جزیه گرفتند و فرمودند در جزیه گرفتن از آنان همانند معامله با اهل کتاب رفتار کنید. البته با زنان مجوس ازدواج نکنید. در غیر جزیه معامله با آنان مثل معامله با اهل کتاب نیست. در حدیث صحیح به روایت ابوداود آمده است که رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم جزیه را از نصاری نجران گرفتند.

هجر: در الْأَحْسَاءِ عربستان سعودی واقع است. نَجْرَانُ از توابع یمن است.

اجماع امت در گرفتن جزیه از یهود، نصاری و مجوس وجود دارد. حکمت و فلسفه‌ی جزیه: باز کردنِ راهِ دعوت به سوی اسلام و نشان دادنِ رفتار مسلمانان به دیگران و آشنا کردنشان با دین اسلام که چگونه دینی ساده، بی آرایش و شایسته‌ی پیروی برای سعادت دنیا و آخرت است.

وَأَزْكَائِهَا حَمْسَةٌ: صِيغَةٌ وَمَالٌ وَعَاقِدٌ وَمَعْقُودٌ لَهُ وَمَكَانٌ قَابِلٌ لِلتَّقْرِيرِ فِيهِ.

ارکان جزیه پنج است: صیغه، مالی که در جزیه گرفته می‌شود، عاقد که همان امام باشد، معقود له یعنی کافرانی که عقد جزیه با آنها بسته می‌شود و محلّی که ماندن کافران در آن درست باشد.

صیغه: مثل: أَقْرَزْتُكُمْ بِدَارِ الْإِسْلَامِ عَلَى أَنْ تَدْفَعُوا الْجِزْيَةَ وَتَسْقَدُوا لِحُكْمِ الْإِسْلَامِ: به شما اجازه دادم که در شهر مسلمانان بمانید، در برابر اینکه جزیه بدهید و مطیع احکام اسلام باشید.

از محل سکونت، حجاز استثناء است. چون در حجاز نمی‌تواند بمانند. در ضمن لازم هم نیست که ماندن‌شان در شهرهای مسلمانان حتماً مشروط باشد، بلکه قرارداد جزیه با آنان با قرار عدم تعرض هم درست است. بدین معنا که متعرض کارشان در شهر خودشان نشویم. مقصود از مطیع احکام اسلام شدن این است که مرتکب کاری که نزد ما و خودشان حرام است مثل قتل، زنا و سرقت نشوند. احکام ما که باید مطیع آن شوند غیر از عبادات مثل نماز، روزه، زکات و حج است و غیر از چیزهایی است که نزد خودشان مباح است، مثل شرب خمر، مشروط بر اینکه علناً در بین مسلمانان به شرابخواری نپردازند و صرفاً در خانه‌ها و اماکن مخصوص خود به آن مبادرت کنند.

أَقْلَبُهَا: دِينَارٌ لِكُلِّ سَنَةٍ عَنْ رَجُلٍ حُرٍّ بَالِغٍ عَاقِلٍ لَهُ كِتَابٌ أَوْ شِبْهَهُ كِتَابٍ: حدّ اقلّ جزیه برای هر یک سال یک مثقال طلا است که از هر مرد آزاد، بالغ و عاقل که دارای کتاب آسمانی باشد مثل یهودی و نصرانی

و یا دارای شبهه‌ی کتاب باشد مثل مجوسی گرفته می‌شود. برای اینکه رسول‌الله صلی‌الله‌تعالی‌علیه و سلم موقعی که معاذ را به یمن فرستاد فرمود: «خُذْ مِنْ كُلِّ دِينَارٍ أَوْ عِدْلَهُ مِنَ الْمُعَافِرِ». رواه ابوداود و غیره و صححه ابن حبان و الحاکم. حالم به معنی مُخْتَلِمٌ یعنی شخص بالغ عاقل. معافر نوعی پارچه‌ی یمنی است؛ یعنی از هر مرد بالغ و عاقل برای مدت یک سال یک مثقال طلا و یا به قیمت یک مثقال طلا پارچه‌ی لباس از آنان بگیر. عدل ذلک: به جای آن. معافر نام قبیله‌ای است از یمن که پارچه به آنها منسوب است. حدیث فوق می‌رساند که درست آنچه به قیمت یک مثقال طلا باشد و آنچه منقول است لزوم یک مثقال است نه قیمت آن و لکن به جای آن گرفته می‌شود هر چه به قیمت یک مثقال طلا باشد و همین است معنی حدیث. جزیه تنها از مردان گرفته می‌شود نه از زنان؛ آن هم از مردان آزاد، برای اینکه جزیه برای نگهداری خون شخص آزاد است و گرنه برده که به مجرد اسیر شدنش برده می‌شود و خونش ریخته نمی‌شود. بالغ برای اینکه از کودک گرفته نمی‌شود و خون کودک ریخته نمی‌شود و به مجرد اسارت برده می‌شود. عاقل برای اینکه از دیوانه گرفته نمی‌شود، برای اینکه مکلف نیست. دارای کتاب آسمانی باشد یعنی محرز نشده که جدّشان بعد از منسوخ شدن آن کتاب، تابع آن دین شده است؛ مثل کسی که تابع صحف ابراهیم علیه‌السلام باشد،

او کتابی دانسته می‌شود. یا اینکه شبهه‌ی کتاب داشته باشد مثل زردتشی. قبول از او بنا به آیه‌ای است که بیان شد و نیز به اقتضای حدیث بخاری است که روایت شد. این حکم با هدف جلوگیری از خونریزی وضع شده است، اما کسی که محرز شده که وی بعد از منسوخ شدن دینی تابع آن شده، مثل مردمان غیر اروپایی از قبیل مردم هند و آفریقا که بعد از منسوخ شدن دین مسیحیت، نصرانی شده‌اند، جزیه از آنان قبول نمی‌شود. از کسانی مثل بت‌پرستان و آفتاب، ماه و ستاره‌پرستان نیز جزیه قبول نمی‌شود.

وَ يُسْنُّ مُمَاكَسَةً غَيْرِ فَقِيرٍ حَتَّى يُؤْخَذَ مِنْ مَّتَوَسِّطٍ دِينَارَانِ وَمِنْ غَنِيِّ
الرَّبْعَةَ:

با کسی که فقیر نیست چانه زدن سنت است. تا سرانجام از شخص متوسط الحال دو مثقال طلا و از غنی و توانگر چهار مثقال طلا گرفته شود. برای بیرون رفتن از خلاف امام ابوحنیفه رحمته الله علیه که گرفتن جزیه کمتر از دو مثقال طلا از متوسط و گرفتن کمتر از چهار مثقال طلا از غنی را درست نمی‌داند.

وَلَوْ عَقِدَتْ بِأَكْثَرِ لَزِمَهُمُ الْأَكْثَرُ وَإِنْ جَهَلُوا حَالَ الْعَقْدِ جَوَازُهُ
بِدِينَارٍ:

بستن عقد جزیه به بیشتر از یک دینار از هر مرد آزاد بالغ عاقل کتابی درست است. اگر چه موقع عقد جزیه بستن ندانند که عقد

جزیه بستن به قرارداد یک دینار طلا از هر مرد غیر فقیر در سال درست است. مثلاً اگر کسی جنسی به بیشتر از قیمت آن خرید همان مبلغی که ببع بر آن بوده بر او لازم است و اگر چه در وقت خرید نداند که آن جنس را به بیشتر از قیمتش خریده و گول خورده است.

فَإِنْ أَبَوْا بِذَلِكَ الزَّيَادَةَ فَنَاقِضُونَ لِلْعَهْدِ:

اگر به بیشتر از یک مثقال طلا از هر مرد غیر فقیر قرارداد پرداخت جزیه را بستند و سپس از پرداخت زیاده بر یک مثقال که عقد جزیه را بر آن بسته بودند خودداری نمودند، این به معنای پیمان شکنی است و از عهد و امان مسلمین بیرون آمده‌اند. باید مجدداً با آنان جنگ شود تا قرارداد خود را رعایت کنند.

وَمَنْ ذَكَرَ اللَّهَ تَعَالَى أَوْ كِتَابَهُ بِمَا لَا يَدِينُونَ بِهِ أَوْ نَبِيًّا لَهُ أَوْ دِينَهُ بِمَا لَا
يُنْبَغِي أَوْ زَنَى بِمُسْلِمَةٍ وَ لَوْ بِاسْمِ نِكَاحٍ أَوْ فَتَنَ مُسْلِمًا عَنْ دِينِهِ أَوْ قَطَعَ
عَلَيْهِ الطَّرِيقَ أَوْ دَلَّ أَهْلَ الْحَرْبِ عَلَى عَوْرَةِ أَيْ خَلَّلَ لَنَا أَوْ أَوَى عَيْنًا
لَهُمْ ائْتَقَضَ عَهْدُهُ بِهِ إِنْ شَرِطَ ائْتِقَاضُهُ بِهِ وَإِلَّا فَلَا.

کسی که از کافرانی بود که عقد جزیه با او بسته شده بود: خدا را به شیوه‌ای یاد نمود که مطابق باروش دین و عباداتشان نبود، مثلاً منکر خدا شد. یا اینکه نام کتاب خدا را به صورتی برد که دین و عبادت‌شان بر آن نیست. مثلاً به خداوند متعال ناسزا گفت. اما اگر چیزهایی اظهار بدارند که با عقیده‌شان مطابق باشد مثلاً بگویند: الله

ثالث ثلاثة: خداوند سومى سه تا است: خدا، پسر خدا - عيسى - و روح القدس اگر چنین چیزی بگویند، پیمان‌شان شکسته نمی‌شود، اما به آنان اجازه داده نمی‌شود که آن را اظهار کنند.

هر یک از آنان که خدا را به بدی یاد کرد یا کتاب خدا را به بدی یاد کرد یا یکی از پیغمبران خدا را به آنچه شایسته‌ی او نیست یاد کرد یا کتاب آن پیغمبر را به بدی یاد کرد، مثلاً نسبت ناروا به عیسی و مادرش داد یا صُحُف ابراهیم را به طرزی ناشایسته یاد کرد، یا اینکه با زنی مسلمان زنا نمود هر چند از طریق ازدواج با او باشد، یا مسلمانی را از دینش بیرون برد، یا راهزنی نمود و راه را بر مسلمانان بست، یا کافران حربی را راهنمایی نمود و آنان را از نقطه‌ی ضعف ما آگاه کرد، یا اینکه جاسوس کافران حربی را منزل داد. هر یک از این‌ها کار را انجام داد پیمان شکسته می‌شود. البته در صورتی که با آنان شرط شده باشد که هر یک از این کارها نکنند پیمان‌شان شکسته می‌شود. اما اگر با آنها چنین شرطی نشده پیمان‌شان شکسته نمی‌شود ولی تنبیه می‌شوند تا دیگر چنین کاری نکنند.

وَيُمنَعُونَ وَجُوباً مِنْ اِظْهَارِ مُنْكَرٍ بَيْنَنَا وَ مِنْ اِحْدَاثِ كَيْسَةٍ بِلَادِنَا وَ
مِنْ دُخُولِ مَسْجِدِ بِلَا اِذْنٍ وَ مِنْ اَنْ يَسْتَقُوا مُسْلِمًا حَمْرًا اَوْ يُطْعَمُوهُ حَمَّ
خَنْزِيرٍ وَ مِنْ رُكُوبِ خَيْلٍ وَ مِنْ رُكُوبِ بَسْرَجٍ وَ بَرُكْبٍ مِنْ حَدِيدٍ وَ
يُؤْمَرُونَ بِالْغِيَارِ وَ الزَّنَارِ فَوْقَ ثِيَابِهِمْ:

موقعی که کافران در میان ما اقامت دارند از آشکار کردن منکر منع می‌شود مثل بار کردن خمر و ظاهر کردن آن و بلند کردن صدای ناقوس، بر پا داشتن علنی عید خود، همچنین از تأسیس کلیسا در شهرهای ما باید منع شوند، اگر ما شهری از شهرهای‌شان را فتح نمودیم و قرار شد شهر برای ما باشد و آنها کلیسا در آن بسازند از آن منع نمی‌شوند و نیز منع می‌شوند از داخل شدن به مسجد بدون اجازه‌ی ما؛ لیکن اگر یک مسلمان به کافر اجازه داد به داخل مسجد بشود می‌تواند، از اینکه به مسلمانی خمر بنوشانند یا اینکه گوشت خنزیر به مسلمانی بخوراند نیز منع می‌شوند، از سوار شدن بر اسب در شهرهای ما و از نهادن زین بر حیوان سواری و نیز از رکاب آهنی منع می‌شوند. اگر بخواهند رکاب بنهند باید رکاب چوبی بنهند؛ نیز موظفند تکه‌ای پارچه که رنگ آن غیر از رنگ لباس باشد بر لباس خود بیفزایند. رنگ این تکه پارچه برای نصاری رنگ آبی یا خاکستری، برای یهود زردرنگ و برای مجوس رنگ سرخ یا سیاه است. مدتی به جای تکه پارچه به رنگی غیر از رنگ لباس قرار داده بوده‌اند که نصاری عمامه به رنگ آبی بپوشند و یهود عمامه به رنگ زرد بپوشند و مجوس به رنگ سرخ و یا سیاه بپوشند. همچنین به بستن زنار مکلف می‌شوند. زنار ریسمان کلفتی به رنگ‌های متعدد است که بر کمر می‌بسته‌اند.

(باید دید که همین کافران رنگ‌هایی که برای شناسایی‌شان به وسیلهٔ تکه پارچه‌ای بارنگ متفاوت از لباس معرفی می‌شده‌اند تا مسلمانان بدانند که این نصرانی، آن یهودی و آن دیگری مجوس است. اما امروز همان تکه پارچه‌ها را به عنوان پاگون بر دوش و بر بازو برای درجه‌داران قرار داده‌اند. آنچه مایه‌ی معرفی‌شان به ذلت بوده، امروز آن را مایه‌ی افتخار قرار داده‌اند؛ عجیب این است که مسلمانان بدون دانستن تاریخ‌شان از آنان پیروی می‌کنند). زنار که مأمور بوده‌اند روی لباس ببندند امروز به نام تسمه و کمربند مورد استعمال زن و مرد است. بیهقی رحمه‌الله از ابو عبیده ابن الجراح رضی الله عنه روایت نمود که آخرین سخن رسول‌الله در شأن حجاز این بود که فرمود: أَخْرَجُوا الْيَهُودَ مِنَ الْحِجَازِ.

وَلَا يُمَكِّنُ كَافِرٌ مِّنْ سُكْنَى الْحِجَازِ وَهُوَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ وَالْإِمَامَةَ وَطُرُقَ
الثَّلَاثَةِ وَقُرَاهَا:

کافر اجازه ندارد که در حجاز سکونت کند. قصد از حجاز مکه‌ی مکرّمه، مدینه‌ی منوره و یمامه است که نزدیک یمن است، تا مکه‌سی و دو فرسخ فاصله دارد و تا طائف شانزده فرسخ فاصله دارد؛ خلاصه حجاز عبارت است از مکه‌ی مکرّمه، مدینه‌ی منوره، یمامه، راه‌های این سه شهر و قریه‌های تابع این سه شهر. در صحیحین آمده که رسول‌الله فرمود: اخرجوا المشركين من جزيرة العرب: مشرکان را

از جزیره العرب بیرون کنید. در صحیح مسلم آمده است که رسول الله فرمود: لاخْرُجَنَّ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ: یهود و نصارا را از جزیره العرب بیرون می‌کنم.

وَلَهُ إِذَا أذنَ لَهُ الْإِمَامُ الْمَصْلَحَتَيْنَا فِيهِ وَالْإِقَامَةَ فِيهِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ غَيْرِ
يَوْمِي الدُّخُولِ وَالْخُرُوجِ.

موقعی که امام برای مصلحت ما مسلمانان به کافری اجازه بدهد که به حجاز بیاید، می‌تواند از زمین حجاز عبور نماید و سه روز غیر از روز دخول و خروج در حجاز - غیر از حرم مکه - بماند.

وَلَا يُمْكِنُ مِنْ دُخُولِ حَرَمِ مَكَّةَ فَإِنْ دَخَلَهُ وَمَاتَ لَمْ يُدْفَنْ فِيهِ فَإِنْ دُفِنَ
نُبَيْش:

کافر اجازه ندارد که در حرم مکه داخل شود، اگر به حرم مکه داخل شد و مُرد نباید در حرم مکه دفن شود. اگر در حرم مکه دفن شد باید کاویده شود و جسدش از آنجا بیرون برده شود. حرم مکه از ناحیه‌ی مدینه سه میل است، از طریق عراق هفت میل است، از طریق جعرانه نُه میل است و از جهت جدّه ده میل است. اگر کافری که در حرم مکه مرده است جسدش از هم پاشیده است به حال خود گذاشته می‌شود.

احکام صلح

هُدْنَهُ و مُهَادَنَهُ در لغت به معنی مصالحه و آشتی کردن است. در شرع عبارت از صلح با کافران حربی است برای آتش بس و متارکه‌ی جنگ و پیکار برای مدتی معین خواه در مقابل عوض باشد و یا بدون عوض.

اصل در مشروع بودن هدنه و صلح و آتش بس کتاب، سنت و اجماع امت دلالت دارد.

کتاب: مثل آیه اول سوره البراءة:

﴿بِرَاءةٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾

که پروردگار متعال به مدت چهار ماه آتش بس میان مسلمین و کافر برقرار کرد.

و آیه‌ی ۶۱ سوره انفال:

﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْتَحْ هَا﴾

«اگر کافران میل به سوی صلح نمودند از آنان قبول صلح کن.»

سنت: مُهَادَنَتُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ قُرَيْشًا عَامَ الْاُحْدَيْبِيَّةِ: كما رواه

الشیخان: صلحی که رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم با قریش صلح حدیبیه را در سال ششم هجری منعقد نمود. و اجماع امت.

در اول سوره‌ی براءت بدین جهت بسم الله الرحمن الرحیم نوشته شده که سوره‌ی براءت مکمل سوره‌ی انفال می‌باشد. روی این اصل در ابتداء سوره‌ی براءت بسم الله آوردن مکروه است.

يَعْقِدُهَا الْإِمَامُ وَلَوْ بِنَائِبِهِ لِمَصْلَحَةِ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَأَقَلُّ.

امام عقد هدنه با کافران می‌بندد، اگر چه به وسیله‌ی نائب او باشد، عقد صلح و آتش‌بس با کافران وقتی می‌بندد که مصلحت مسلمین در آن باشد، آن هم برای مدت چهار ماه یا کمتر. اگر مصالحه با همه‌ی کفار باشد امام عقد هدنه را با آنان می‌بندد، اما اگر کشوری از کشورهای اسلام با کشور همسایه که کافر است عقد هدنه می‌بندد فرمانروای همان کشور به اذن امام عقد هدنه می‌بندد؛ اینکه چهار ماه معین شد برای این است که در آیه‌ی اول سوره‌ی براءت آمده است:

﴿فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ﴾

«چهار ماه با ایمنی کامل در زمین رفت و آمد کنید». رسول الله ﷺ در سال فتح مکه چهار ماه به صفوان بن امیه برای مسلمان شدنش مهلت داد و او پیش از چهار ماه مسلمان شد.

أَوْ عَلَىٰ أَنَّهُ مَتَىٰ بَدَأَهُ نَقَضَ الْعَهْدَ وَإِنْ كَانَ بِنَا ضَعْفٌ جَازَتْ الزِّيَادَةُ
عَشْرَ سَنِينَ:

یا اینکه امام یا نایب او یا فرمانروای هر یک از کشورهای اسلامی به اذن امام عقد هدنه با کافران می‌بندد، به این شرط که هر گاه او پی برد که عقد هدنه به مصلحت مسلمین نبوده است آن پیمان را بشکند، و موقعی که ما مسلمانان ضعیف باشیم عقد آتش‌بس را برای ده سال بستن هم درست است. برای اینکه رسول‌الله صلی‌الله‌تعالی علیه و آله و صحبه و سلم عقد هدنه را با قریش برای مدت ده سال منعقد نمود، چنانکه در سنن ابوداود آمده است.

وَلَا يَجُوزُ عَقْدُهَا عَلَىٰ خَرَاجٍ يَدْفَعُ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجُوزُ لِمُسْلِمٍ دَفْعُ مَالٍ
لِمُشْرِكٍ لِحَقِّنِ دَمِهِ.

برای امام یا نایب او درست نیست که عقد هدنه با کافران ببندد؛ بدین صورت که امام به کافران خراج بدهد، اگر چه در عقد هدنه نباشد؛ برای اینکه خداوند متعال فرمود:

﴿فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ﴾:

«مبادا که خود را خوار بگیرید و طلب صلح کنید در حالی که شما دست

(آیه ۳۵، سوره محمد)

بالا را دارید»

طلب صلح شما باید از منشأ قدرت باشد نه رساننده‌ی ضعف. در حقیقت قرآن همه‌اش دستور عزت و سربلندی است. باید دانست که

آنچه از باب مدارا و سازش باشد، از این باب نیست. مثل رشوه‌ای که برای بیرون آوردن مظلومی از حبس، یا برای نجات خود از حبس یا برای احقاق حق خود داده شود؛ اینها اگر چه مکروه است اما حرام نیست. رشوه موقعی مصداق پیدا می‌کند که حقی را ضایع گرداند یا باطلی را اثبات نماید. اما مروّت با دوستان و مدارا با دشمنان چنان است که شاعر گفت:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروّت با دشمنان مدارا

إِلَّا أَنْ يَحِيطَ بِهِ الْعَدُوُّ أَوْ يُوَسِّرَ أَوْ يُلْزِمَهُ الْقَوْدَ فَيَبْذِلُ الدِّيَةَ لِيَعْفُو

عنه:

مگر در صورتی که مسلمانی ببیند دشمن او را احاطه نموده یا در دست دشمن اسیر شده و برای نجات خود مالی پردازد؛ یا اینکه قبلاً کافری را کشته و خون‌بها بدهد، تا کافر از او گذشت کند. اینها درست است.

فَإِنْ هَادَنَهُمُ الْإِمَامُ عَلَى مَالٍ يَجُوزُ فَسَدَ الشَّرْطُ:

اگر امام و رهبر مسلمانان با کافران در مقابل چیزی عقد صلح بندد که روا نیست: مثل صلح بر اینکه اسیران ما را آزاد نکنند، یا برگرداندن مسلمانی که اسیر کافران شده و خود را نجات داده است به کافران، پس نگرفتن مال ما از آنان و یا عقد ذمه با کافران بستن به کمتر از یک

دینار از هر کدام، یا صلح با آنان در برابر اینکه در حجاز بمانند، یا اینکه در حرم مکه داخل شوند، یا اینکه خمر را آشکارا بخورند، در همه‌ی این مسائل عقد صلح باطل است؛ برای اینکه دارای شرط فاسد است.

فَإِنْ جَاءَنَا مِنْهُمْ مُسْلِمَانِ: عَبْدٌ أَوْ امْرَأَةٌ لَمْ يُعْطَ سَيِّدُهُ قِيَمَتَهُ وَلَا زَوْجَهَا مَهْرًا:

اگر زن یا برده‌ای از کافران نزد ما آمدند در حالی که مسلمان بودند یا نزد ما مسلمان شدند، به هیچ وجه به سوی کافران برگردانده نمی‌شوند؛ قیمت برده نیز به آقای او داده نمی‌شود. مهر زن هم به شوهر او داده نمی‌شود. برای اینکه اسلام برده میان او و آقایش مانع از برگرداندنش شده و اسلام زن نیز مانع از برگرداندن او به شوهرش شده است. آقای کافر و شوهر کافر اگر برده و زوجه خود را می‌خواهند باید مسلمان بشوند تا به سوی ایشان برگردانده شوند.

﴿وَأَتَوْهُمْ مَا أَنْفَقُوا﴾

«به شوهران زنانی که مسلمان شده‌اند و شوهرانشان کافرند به شوهرانشان آنچه را که بر زنانشان انفاق نموده‌اند به آنان بدهید».

آیه ۱۰، سوره‌ی ممتحنه

با آیه ۱۰ سوره ممتحنه برگرداندن زنان مسلمان شده بشوهران کافرشان ممنوع شده است منسوخ شده است:

﴿فَلَا تُرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ﴾

«زنانی را که مسلمان شده و نزد مسلمانان آمده‌اند به شوهران کافرشان برنگردانید».

رسول الله ﷺ هر زنی که مسلمان می‌شد و به مدینه می‌آمد مهرش را به شوهر کافرش می‌پرداخت. این به خاطر شرطی بود که در قرارداد صلح حدیبیه با کافران بسته بودند که اگر یکی از کافران مسلمان بشود و به مدینه آید او را به مکه نزد کافران برگردانند؛ اما نظر به اینکه زن مسلمان برگردانده نمی‌شد مهرش را می‌پرداخت. برای دانستن تفصیل این مسأله به تفسیر صفوة العرفان مراجعه فرمایید.

فَإِنْ تَقَضُّوا الْعَهْدَ وَكَانُوا بِدَارِنَا بُلُغُوا الْمَأْمَنَ ثُمَّ كَانُوا حَرْبًا لَنَا:

اگر کافران عهد و پیمان صلح را شکستند یا مدت آتش‌بسی که میان مسلمانان و کفار بود به آخر رسید و در همان حال کافران در شهرهای ما بودند، به جای امنی (که دیارشان باشد) رسانیده می‌شوند، تا از طرف ما و از طرف دیگر کافرانی که با ما عهد بسته‌اند ایمن شوند: یعنی اگر خیانتی از کافرانی که با ما عهد و پیمان داشتند ظاهر شد، به این صورت که مثلاً به جنگ ما برخاستند، یا کافران حربی را بر نقطه‌ی ضعف و خللی که در کار ما می‌دانستند آگاه ساختند، یا جاسوسان کافران حربی را منزل دادند، یا به مقام رسالت بی‌ادبی نمودند این روش‌شان به منزله‌ی نقض عهدشان است پس باید به مأمن‌شان رسانیده شوند. بعد از رسانیدن، حکم کافران حربی

را نسبت به ما دارند.

وَيَجُوزُ أَمَانُ كُلِّ مُسْلِمٍ مُخْتَارٍ غَيْرِ صَبِيٍّ وَ مَجْنُونٍ وَ أَسِيرٍ حَرْبِيًّا مُحْضُورًا
غَيْرَ أَسِيرٍ وَ نَحْوِ جَاسُوسٍ:

هر مسلمان دارای اختیار که مجبور نباشد و کودک و دیوانه و اسیر نزد کافران نباشد می تواند به تعدادی از کافران امان بدهد. کافرانی که نه اسیر ما هستند و نه از قبیل جاسوس و افراد موذی هستند. به این صورت که مثلاً مسلمان مختار به مردم قریه‌ی کوچکی امان بدهد. اما کودک مسلمان یا دیوانه‌ی مسلمان یا مسلمانی که نزد کافران اسیر است هیچکدام حق امان دادن به کافران را ندارند. در امان دادن کافران به تعدادی مشخص می توان امان داد نه به همه‌ی کافران که باب جهاد را ببندد. امان دادن به جاسوس و کسانی که امان دادن شان به ضرر مسلمین است، جایز نیست.

امان مسلمان به اکراه جایز نیست. امانی که مسلمان به کافران می دهد فقط اَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ یعنی برای مدت چهار ماه است و بس و یا برای مدت کمتر از چهار ماه. اما امان دادن مسلمان مختار به کافران برای بیشتر از چهار ماه جایز نیست. اما امانی که امام به سبب ضعف ما به کافران می دهد منوط به عقد هدنه‌ای است که امام با آنان می بندد که تا ده سال هم می تواند باشد.

وَلَوْ تَحَاكَمَ عِنْدَنَا فِي نِكَاحٍ أَوْ غَيْرِهِ ذِمِّيَّانِ أَوْ مُسْلِمٍ وَ ذِمِّيٍّ أَوْ مُسْلِمٍ وَ

مُعَاهِدٌ أَوْ مُعَاهَدٌ وَ ذِمِّيٌّ وَ جَبَّ عَلَيْنَا الْحُكْمُ بَيْنَهُمْ:

اگر دو کافر ذمی یا یک مسلمان و یک ذمی یا یک مسلمان و یک معاهد یا یک معاهد و یک ذمی برای حل نزاعشان که در امور زناشویی بود یا غیر آن داوری ما را پذیرفتند بر ما داوری میان آنان واجب است؛ چنانکه خداوند متعال فرمود: آیه ۴۹، سورة المائدة:

﴿وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾

«و داوری نما میانشان به حکمی که خدا بر تو نازل فرمود و تو را به اجراء آن امر فرمود».

اما حکم میان دو کافر حربی یا دو معاهد یا دو کسی که امان دارند حکم میان اینان بر ما مسلمانان لازم نیست.

احکام خراج

در این باب موضوع خراج بررسی خواهد شد. خراج عبارت از مالی است که در مقابل زمین غیرمملوک که از آن استفاده می‌کند، از شخص گرفته می‌شود.

الارض المأخوذة من الكفار ان فتحت عنوة ای قهراً كارض مصر و الشام و العراق فهی غنیمة فان استرضی الامام الغانمین فیما یخصهم منها بعوض او غیره و وقفها علینا و وضع علیها خراجاً بان اجره لزم المستاجر دفعه فی الكفر و الاسلام و هو أجرة:

زمینی که از کافران به جنگ و پیکار گرفته شده مثل مصر، شام و عراق این زمین‌ها برای مجاهدان غنیمت محسوب می‌شوند. اگر امام بعد از تقسیم این زمین‌ها با رضایت مجاهدان آن‌ها را بر خود مسلمانان وقف نمود و یا آن را به اجاره داد تا اجرت آن در مصالح مسلمانان به کار رود امام می‌تواند به رضایت مجاهدان آنچه سهم ایشان باشد بر مسلمانان وقف نماید تا اجرت آن در مصالحشان بکار رود. فروش آنچه به صاحبان غنیمت تعلق می‌گیرد و تقسیم قیمت آن

میان صاحبان غنیمت درست است. تقسیم مال غنیمت میان‌شان هم درست است یعنی امام می‌تواند به رضایت غانمین سهم‌شان را وقف نماید، یا آن را بفروشد و قیمت آن را میان غانمین قسمت نماید، یا اینکه نه وقف کند و نه بفروشد بلکه خود آن را میان غانمین تقسیم نماید. مقصود از مصر و عراق که به قهر گرفته شده مرکز و پایتخت آنها است. اما قُری و دهات آنها به صلح بدست آمده و ملک صاحبان آنها است. امروز آنچه از آن زمینها در دست مردم است ملک ایشان است، برای اینکه احتمال دارد از غانمین به آنها رسیده باشد.

أَوْ صُلْحًا كَأَرْضِ مَكَّةَ وَ شَرِطْتُ لَنَا فَكَمَا ذُكِرَ:

یا اینکه زمینی از کافران به صلح بدون جنگ به ما مسلمانان رسید و شرط شد که مال ما مسلمانان باشد، مثل زمین مکه مکرمه که به صلح بدست آمد و به غانمین تعلق گرفته و مالک آن شده‌اند، اما غانمین آن را به صاحبان خودشان واگذاشته‌اند و ملک صاحبان خانه‌ها و زمین‌ها به مال خودشان تعلق دارد پس در خرید و فروش آنها سخنی نیست.

أَوْ شَرِطْتُ لَهُمْ عَلَى أَنْ يُؤَدُّوا عَنْهَا خَرَاجًا كُلَّ سَنَةٍ فَكَالْجُرْيَةِ:

یا اینکه زمینی که از کافران به مسلمانان رسید شرط شد که زمین برای خودشان باشد و هر سال خراج آن را بپردازند. این خراج حکم جزیه را دارد. باید موقع توزیع خراج آن بر زمین بر هر یک از آنان یک

مثقال طلا تعلق گرفته باشد، چنانکه اگر جزیه از آنان گرفته می‌شد با اینکه اینجا به همه‌ی آنها تعلق می‌گیرد و نه بر موسر و متوسط. البته این حکم متعلق به قبل از مسلمان شدن‌شان است. بعد از مسلمان شدن چنان شرطی نیست.

احکام مسابقه و تیراندازی

در این باب احکام اسب‌دوانی و تیراندازی بیان می‌شود. اولین کسی که این مبحث را در فقه داخل نمود تا بابتی از ابواب فقه باشد، امام شافعی رحمته الله علیه بود. او تیراندازی ماهر بود. از ده تیر نه تازی آن را به هدف می‌زد. تیر دهمی را هم به عمد به خطا می‌زد، تا مورد حسد قرار نگیرد. در روز احد رسول‌الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم هزار تیر را یکی پس از دیگری به دست سعد می‌رسانید و می‌فرمود *إِزْمِ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي*: به کافران تیر بینداز. پدر و مادرم فدایت. در حدیثی که نزد اصحاب السنن آمده رسول‌الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم فرمود: «*إِزْمُوا وَ اِزْكَبُوا وَ أَنْ تَرْمُوا خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ أَنْ تَرَكَبُوا*»: تیر اندازی بیاموزید و اسب‌سواری را فراگیرید و تیراندازی از اسب‌سواری برایتان بهتر است.

در اهمیت تیر اندازی فرموده‌ی خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و صحبه اجمعین کافی است: *مَنْ تَعَلَّمَ الرَّمْيَ ثُمَّ تَرَكَهُ فَلَيْسَ مِنَّا* او فَقَدْ عَضَى. رواه مسلم فی صحیححه: «کسی که تیراندازی را آموخت و آن را کنار

نهاد از ما مسلمانان نیست، یا عاصی و نافرمان شده است» امروز سلاح‌های جنگی همه از انواع تیراندازی است.

يَصِحُّ السَّبْقُ عَلَى خَيْلٍ وَ اِبِلٍ وَ فَيْلَةٍ وَ بَعَالٍ وَ حَمِيرٍ، وَ عَلَى سِهَامٍ وَ رِمَاحٍ وَ اَحْجَارٍ وَ عَلَى كُلِّ آلَةٍ لِلْحَرْبِ:

مسابقه بر اسب دوانی، شتر دوانی، فیل دوانی، استردوانی، الاغ دوانی، ماشین رانی، تیراندازی، نیزه افکنی، سنگ اندازی و بر همه انواع وسایل جنگی مثل توپ، موشک، تفنگ، پیشتو و غیره درست است. مسابقه با ماشین، هواپیما و آنچه در جنگ به کار می‌آید، مسابقه بر همه‌ی اینها روا است و هر چه در انواع آنها پیشرفت بهتر بدست آید بهتر است. در حدیث صحیح آمده است که رسول‌الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم فرمود: «لَا سَبْقَ إِلَّا فِي نَضَلٍ أَوْ حَفٍّ أَوْ حَافِرٍ» رواه الشافعی و غیره و صححه ابن حبان: «مسابقه نیست مگر در تیر، شتر و حیوانات سم‌دار مثل اسب، استر و مانندشان».

وسایل جنگی بر اینها قیاس شده‌اند. اما آنچه در جنگ به کار نمی‌آید مثل مسابقه بر پرواز دادن پرنده، بازی فوتبال، همچنین مسابقه کشتی‌گیری و شنا - که فراگیری آن شایسته همه افراد است - مسابقه قایق رانی، مسابقه‌ی دو و مسابقه‌ی شطرنج مشروط بر اینکه اینها بدون عوض باشد.

وَ يَجُوزُ أَخْذُ الْعُوضِ عَلَى الرَّمِيِّ وَ الْحَيْلِ فِي الْمُسَابَقَةِ فِيهِمَا مِنَ الْإِمَامِ

وَ غَيْرِهِ وَ لَوْ مِنْ أَحَدِ الْمُتَسَابِقِينَ:

گرفتن جایزه در مسابقه‌ی تیراندازی و اسب‌دوانی جایز است، در صورتی که امام جایزه بدهد و بگوید از بین شما هر کدام بیشتر تیر به هدف زد من این قدر جایزه به او می‌دهم، یا هر کدام از شما در اسب‌دوانی پیش افتاد به او جایزه می‌دهم، یا شخص خیر دیگری همین را بگوید که هر کسی صد در صد تیر را به هدف رسانید و یا هر کدام بر اسب یا بر ماشین یا بر هواپیما از باقی برد به او این قدر جایزه می‌دهم؛ حتی از یکی از دو نفر مسابقه‌دهنده هم درست است که بگوید اگر تو جلو افتادی در تیراندازی یا اسب‌دوانی این قدر به تو می‌پردازم و اگر خودم جلو افتادم مال خودم. برای اینکه اسلام می‌خواهد همه افراد آن مرد میدان و جنگاور سلحشور باشند، نه اینکه مثل زنان، خوشگذران و راحت‌طلب و ناتوان باشند.

فَإِنْ أَخْرَجَ كُلُّ مِّنْهُمَا مَالًا لَمْ يَجْزِ إِلَّا بِحَلَلٍ كُفُو لَهَا وَ مَرْكُوبُهُ كُفُو
لِمَرْكُوبَيْهِمَا:

اگر هر کدام از دو نفر مسابقه جایزه تعیین کرد به این صورت که مثلاً میان زید و عمرو مسابقه بود و هر کدام گفتند هزار تومان می‌دهیم. این درست نیست و حکم قمار را دارد، مگر اینکه شخص سومی میان‌شان داخل شود و خودش همتای آن دو باشد و سواریش همتای سوارای آن دو باشد که در این حال اگر این شخص سوم بر هر

دو جلو افتاد وجه هر دو را می‌گیرد، یا آنکه آن دو نفری که وجه نهاده‌اند از او جلو افتادند و با هم به خط پایان رسیدند هیچکدام شان چیزی نمی‌برد، یا اینکه این شخص سوم با یکی از آن دو نفر جلو افتادند، آن کسی که جلو افتاده مبلغ او مال خودش می‌باشد و وجه دیگری که عقب افتاده برای دیگری یعنی شخص سوم است. در صورتی که شخص سوم میان آن دو بود به این صورت که مثلاً یکی از آن دو اول آمد بعد شخص سوم آمد، بعد دیگری، یا اینکه آن دو از شخص سوم جلو افتادند و به ترتیب آمدند یا اینکه یکی از آن دو از شخص سوم سبقت جست و شخص سوم همراه کسی که به دنبال افتاده آمده که وجه یکی از آن دو که به دنبال افتاده برای اولی از آن دو می‌باشد.

فَإِنْ سَبَقَهُمَا أَخَذَ الْمَالَيْنِ أَوْ سَبَقَاهُ وَجَاءَ مَعَهُ أَوْ لَمْ يَسْبِقْ أَحَدٌ فَلَا شَيْءَ
لِأَحَدٍ مِنْهُمُ أَوْ جَاءَ مَعَ أَحَدِهِمَا فَقَالَ هَذَا لِنَفْسِهِ وَ مَالُ الْمُتَأَخِّرِ
لِلْمُحَلَّلِ وَ الَّذِي مَعَهُ وَ إِلَّا فَقَالَ الْمُتَأَخِّرُ لِلْأَوَّلِ:

شرح این قسمت گذشت.

وَ يُشْتَرَطُ لِلْسَّبْقِ شَرْوُطٌ: مِنْهَا عِلْمٌ مَبْدَأٍ وَ عِلْمٌ غَايَةٍ وَ عِلْمٌ عَوْضٍ
فَإِنْ أَخَذَ بِهِ رَهْنٌ أَوْ ضَمِينٌ جَانَ:

درست بودن مسابقه‌ی اسب‌دوانی و تیراندازی مشروط به چند شرط است: اینکه مبدأ مشخص باشد. مثلاً در اسب‌دوانی بدانند از

کجا اسب‌دوانی را شروع می‌کنند و در تیراندازی از کجا تیر می‌اندازند، و اینکه خط پایان اسب‌دوانی معلوم باشد؛ یعنی بدانند خط پایان به کجا منتهی می‌شود که با دانستن نقطه‌ی شروع و خط پایان مسافت اسب‌دوانی معلوم می‌شود، در تیراندازی هم باید ابتدا و انتهای تیراندازی معلوم باشد، برای اینکه هر نوع وسیله‌ی تیراندازی برای مسافت مخصوصی است. عوض و جایزه‌ی کسی که برنده است هم معلوم باشد. اگر بجای جایزه رهن نهاده شود یا ضامنی قرار داده شود هم درست است. اگر مسابقه با وسایلی صورت می‌گیرد که به حسب اشخاص فرق می‌کند باید در مسابقه در نظر بگیرند که معلوم باشند مثل سنگ‌اندازی که یک نفر ممکن است تا یک میل سنگ او برود و دیگری صد متر سنگ او نرسد.

و مِنْهَا كُونُهُ بَيْنَ اثْنَيْنِ فَاكْثَرَ فَلَوْ قَالَ اِزْمَ عَشْرَةَ عَنِّي وَعَشْرَةَ عَنْكَ
فَاِنْ كَانَ صَوَابُكَ فِي عَشْرَتِكَ اَكْثَرَ فَلَكَ عَلَيَّ كَذَا لَمْ يَجُزْ:

از شروط مسابقه این است که میان دو شخص یا بیشتر صورت بگیرد. بنابراین اگر به کسی گفت ده تیر از طرف من بینداز و ده تیر از طرف خودت بینداز اگر ده تیر که از طرف خودت می‌اندازی بیشتر به هدف اصابت کرد من هزار تومان به تو می‌دهم. این مسابقه درست نیست. برای اینکه مثل این است که شخص با خودش مسابقه دهد.

وَيَجُوزُ جَعْلُ بَعْضِ الْمَالِ لِتَالِي السَّابِقِ وَ لِعَیْرِهِ بِشَرْطِ نَقْصِ الْآخِرِ

وَ عَدَمِ زِيَادَةِ غَيْرِهِ عَلَى مَنْ قَبْلَهُ:

بخشی از مال که برای برنده در نظر گرفته شده، درست است که به نفر دوم و سومی داده شود به شرط اینکه جایزه‌ی کسی که در آخر است از قبلی کمتر باشد مثلاً شخص خیری گفت شما سه نفر زید، عمرو و بکر مسابقه بدهید، به هر یک از شما که اول شد هزار تومان می‌دهم، به نفر دوم نهصد تومان می‌دهم، به آخری هشتصد تومان می‌دهم. زید اول شد و ۱۰۰۰ تومان گرفت، عمرو دوم شد و ۹۰۰ تومان گرفت، بکر سوم شد و ۸۰۰ تومان گرفت. اکنون بکر که آخر شده باید از قبلی که عمرو است کمتر داشته باشد، اما عمرو که بعد از زید است لازم نیست که کمتر از زید داشته باشد بنابراین درست است که نفر اول هزار و البته آخری حتماً باید کم‌تر داشته باشد.

از جمله‌ی شروط مسابقه برابر بودن دو مسابقه‌دهنده در آغاز و پایان و ممکن بودن جلو افتادن هر کدام است. اما اگر اسب یکی مثل تندباد می‌رود و اسب دومی به‌گردش نمی‌رسد، مسابقه میان این دو اسب جایز نیست. مسافتی که برای مسابقه در نظر گرفته شده در آن اسب‌دوانی ممکن باشد نه اینکه مسافت اسب‌دوانی ده فرسخ باشد که هیچ اسبی نمی‌تواند چنین مسافتی را در یک مسابقه طی کند. در تیراندازی هم مسافت تیراندازی معلوم باشد. برای اینکه اگر مسافت تیراندازی ده فرسخ باشد باز هم نه دیده می‌شود و نه چنین تفنگی که

بردش ده فرسخ باشد وجود دارد. تعیین کردن خصوصیات اسب‌های مسابقه از شروط مسابقه نیست. در تیراندازی معین کردن نشانه و اندازه‌ی طول و عرض آن، وقتی که نشانه یاد شد و عرف خاصی وجود ندارد لازم است.

و الله سبحانه و تعالی اعلم، و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و صحبه و سلم.